

## «نظریه زیبایی‌شناسی دریافت»: روشی برای خوانش‌های جدید در ادب فارسی

دکتر محمدحسین جواری\*

### مقدمه

امروزه اثر یائوس تحت عنوان «به طرفداری از زیبایی‌شناسی دریافت»<sup>۱</sup> از آلمانی به زبانهای اسپانیایی - ایتالیایی - ژاپنی - انگلیسی - فرانسه، صرب و کروات و... ترجمه شده ولی متأسفانه هنوز این اثر به فارسی ترجمه نشده است. این مقاله سعی دارد محورهای اصلی این اثر را نشان دهد. توجه به اهمیت نقش «خواننده» در سیر یک اثر ادبی بی‌شک ابداع هانس روبر یائوس<sup>۲</sup> نیست و قبل از او نیز منتقدان ادبی به ضلع «خواننده» از مثلث «خواننده»، «نویسنده» و «اثر» نظر داشته‌اند. برای مثال ژان - پل سارتر در کتاب خود به نام «ادبیات چیست؟»<sup>۳</sup> اشاره می‌کند که اثر اگر خواننده نشود جز خطهای سیاهی بر روی صفحه سفید، چیز دیگری نخواهد بود. همچنین میشل کنتا<sup>۴</sup> در مقاله خود با نام «دهه قرائت» نشان می‌دهد که نقد یک اثر بر پایه قرائت خواننده استوار است.

آنچه موجب پیدایش نظریه‌های جدید قرائت متن در سالهای ۱۹۷۰ می‌شود،

---

\* دانشیار گروه زبان فرانسه دانشگاه تبریز.

تحوّل عظیمی است که در مطالعه آثار ادبی رخ داده است، و در این میان دیدگاه نظریه‌پردازان مکاتب جامعه‌شناختی بی‌تأثیر نیست. در سالهای ۱۹۵۰ «نقد جامعه‌شناختی»<sup>۵</sup> در پی آن بود که در رابطه بین نویسنده و خواننده (یا همان جامعه مورد خطاب نویسنده)، توجه بیشتری به خواننده و جامعه معطوف کند؛ چراکه تأکید بر اهمیت جامعه در این دیدگاه بدیهی بود. همین توجه و تمرکز بر طرف «خواننده» در این معادله می‌تواند دستمایه کار نظریه‌پردازان «قرائت» و «دریافت» قرار گرفته باشد؛ و این موضوعی است که ماده اولیه منتقدان مکتب کنستانس<sup>۶</sup> و خصوصاً فرد مورد نظر این مقاله، هانس روبر یائوس، قرار می‌گیرد.

### نویسنده - متن - خواننده

در طول تاریخ ادبیات (از دیرباز تا دوره معاصر)، نویسنده همواره نقش اصلی و محوری بازی کرده است. او همواره «دانای کُل» بوده، و حداقل در حیطه اثر خود همه چیز را می‌دانسته است، و آمده تا آنچه را که می‌داند به خوانندگان خود که از آن موضوع آگاه نیستند، بگوید و یا حتی آموزش دهد. از این رو، بسیاری از سؤالاتی که پیرامون اثر مطرح می‌شده‌اند، ناخودآگاه به علت آن اثر، یعنی نویسنده ارجاع می‌شده‌اند: آیا نویسنده چه اندیشیده که چنین چیزی به قلم آورده است؟ مقصودش از بیان این موضوع چه بوده است؟ چرا آن را به این شکل بیان کرده است؟ و...

نقد ادبی نویسندگان این دوره طولانی را چون واعظی می‌بیند که روبه روی خوانندگان نشسته و به آنها پند و اندرز می‌دهند، و خوانندگان مانند شنوندگانی گوش به فرمان اند. و خیلی اهمیت ندارد که این افراد چه کسانی هستند و یا اینکه چه می‌اندیشند. بعد از آن، چندانگاهی توجه منتقدان به خود اثر معطوف می‌شود (بدون تأکید بر نقش نویسنده آن)، بلکه این بار اثر به عنوان یک مجموعه - به هر حال - «یک شیء» نگریسته می‌شود. از این دیدگاه، اثر ادبی مانند شیئی است که

هویت مستقل دارد و می‌تواند بدون حضور نویسنده‌اش نیز به حیاتش ادامه دهد و مورد نقد و بررسی قرار گیرد؛ چراکه اثر پس از جدا شدن از قلم نویسنده، مانند نوزادی که نافش را از مادر جدا می‌کند، حیات مستقل خود را از سر می‌گیرد. هر کدام از این دو نظریه ادبی در زمینه نقد ممکن است هنوز کارآیی خاص خود را داشته باشند و از طرف برخی منتقدین مورد توجه و استفاده قرار بگیرند، اما این دسته‌بندی و ترتیب تاریخی از آن جهت است که هر چندگاهی یکی از این نظریات در زمینه نقد ادبی منشأ اثر است و به اصطلاح بر صدر می‌نشیند و اعتبار خاص می‌یابد؛ به بیان دیگر: همواره سه ضلع «نویسنده»، «اثر» و «خواننده» در جریان یک سیر ادبی موجود بوده‌اند و در تعامل با یکدیگر یک جریان ادبی را ممکن ساخته‌اند، اما آنچه مورد بحث است، «پرداختن به» و یا «غفلت از» هر یک از آنها در محدوده جامعه نقد ادبی است.

گویی هر بار منتقدان ادبی گوشه‌ای از کار ادبیات را که همواره موجود بوده، کشف کرده، زیر ذره‌بین گذاشته و مورد بررسی قرار داده‌اند. با آمدن منتقدان مکتب کنستانی و خصوصاً یائوس، «خواننده» در مرکز توجهات منتقدین قرار می‌گیرد و «نویسنده» و «اثر» موقعیت و نقش مؤثر خود را می‌بازند و در ارتباط با خواننده معنی پیدا می‌کنند. «نظریه دریافت»<sup>۷</sup> معتقد است که یک متن واحد نزد افراد مختلف و در شرایط مکانی و زمانی متفاوت، «متفاوت» دریافت می‌شود، و در واقع چگونگی و ارزش زیبایی‌شناختی یک متن در گرو دیدگاه جامعه خوانندگانی است که با تصورات و باورهای محیط و زمانه خود آن را می‌خوانند. در حقیقت می‌توان گفت که واقعیت اثر آن چیزی است که خواننده در می‌یابد؛ و یا این که اثر آن چیزی است که خود به مخاطبانش نشان می‌دهد. از طرفی چون جامعه مخاطبان (خواننده‌ها) اثر را از خلال دانسته‌ها و ادراکات خود درک می‌کنند، می‌توان در این جا به نقش مهم ارتباط «میان متنی»<sup>۸</sup> اشاره کرد.

همان گونه که نویسنده با دانسته‌های خود (که به هر حال روزی از خلال مطالعه و

یا به هر صورت فراگیری به دست آورده) دست به نوشتن می‌زند، خواننده اثر نیز ناخودآگاه اثر را از خلال دیگر دانسته‌های خود می‌فهمد، و آن را با آنچه مشابه در ذهن خود دارد مقابله می‌کند، به تفاوتها و تعارضهای ذهن خود با اثر توجه دارد و خواه ناخواه آن را از خلال دیگر متونی که قبلاً قرائت کرده درمی‌یابد. در واقع هر قرائتی با برانگیختن شناخته‌ها و دانسته‌های خواننده از متن، همچنین از دامنه انتظاراتی که خواننده از متن دارد، سؤالاتی که با خواندن متن در ذهن خواننده ایجاد می‌شود و خاطراتی که متن در ذهنش زنده می‌سازد، آغاز می‌شود.

یک متن ادبی هرچند که نوآور باشد، مانند گیاهی نیست که ناگهان از زمین سر بزند، و یا مانند پدیده‌ای ناگهانی در بیابان نیست؛ و در هر صورت زمینه‌هایی از علایم و شناسه‌های از پیش آشنا با خود دارد که خواننده بتواند با آنها انس بگیرد و از طریق همین شناسه‌ها و با کمک سوابق ذهنی خود بتواند دریافت ویژه‌ای از آن متن پیدا کند.

هر متن، هر اثر، مطالب قبلاً خوانده شده را به ذهن خواننده خود متبادر می‌کند و تو را در جریان موقعیتی روحی و روانی قرار می‌دهد، و از همان ابتدای قرائت، انتظاراتی را در وجود خواننده به وجود می‌آورد؛ و خواننده ادامه‌ای را برای آن در ذهن خویش می‌پروراند و حتی پایانی را حدس می‌زند. این موضوع مورد انتظار خواننده ممکن است با پیش رفتن قرائت متن، واقعی جلوه کند؛ تغییر شکل بیابد؛ گسترش پیدا کند و یا اینکه به شکل غیرمنتظره‌ای از موضوع مورد حدس خواننده بریده شود و راه به جایی متفاوت بگشاید.

گاهی در شرایطی جدید و با خواندن متنی جدید، انسان به یاد متنی قدیمی می‌افتد، یا اینکه نوشته، نوشته‌ مشابهی از همان نویسنده یا همان ناشر را به یاد می‌آورد؛ گاهی تشابه در زمینه ساختار است و خواننده ساختاری قدیمی را در متنی نو باز می‌یابد؛ گاهی متوجه می‌شود که دزدی ادبی صورت گرفته است یا اینکه پای گونه‌ای نقل قول در میان است: نویسنده ممکن است برای اینکه برگ افتخاری برای

خودش یا اثرش باشد، جمله‌ای یا عبارتی از جایی دیگر و نویسنده‌ای دیگر نقل کند. می‌بینیم که این فقط خواننده نیست که میان مطالبی که خوانده ارتباط برقرار می‌سازد و قضاوت می‌کند، بلکه گاهی نویسنده نیز دست به این کار می‌زند و مثلاً برای شاهد مدّعی خود نمونه‌ای از نویسنده‌ای دیگر می‌آورد.

این حضور مستقیم و یا غیر مستقیم مفاهیم دیگر (و یا دیگران)، هاله‌ای پیرامون متن اصلی ایجاد می‌کند؛ فضایی نامرئی که به «قرائت نقّادانه»<sup>۹</sup> امکان بروز می‌دهد: فضایی که با معانی و مفاهیم جدید پر می‌شود و یا مورد تأکید قرار می‌گیرد. رابطه «میان متنی» در واقع همین تأثیر متون بر یکدیگر و ارتباط آنها با یکدیگر است.

تأکید فراوان بر نقش «خواننده» ممکن است این توهم را در ذهن خواننده این سطور به وجود بیاورد که در این نظریه ادبی، «متن» و خصوصاً «نویسنده» جایگاهی در خور ندارند. باید دانست که «متن»، عنصر محوری و عینیت ادبی است و حتی نقش خواننده در رابطه با معیار متن سنجیده می‌شود. و اما «نویسنده» در این دیدگاه چه جایگاهی دارد؟ - نقش نویسنده در این نظریه در مبحث «افق انتظار»<sup>۱۰</sup> مطرح می‌شود: آن جا که «نویسنده» نیز در نگارش خود توجه ویژه‌ای به خواننده و «افق انتظارات وی از متن»، دارد.

### افق انتظار: محور اصلی نظریه دریافت

نویسنده هرچند که نوآور باشد و با هر پایه‌ای از نقد که به جامعه خوانندگان خویش بنگرد، برای جماعتی می‌نویسد که انتظاراتشان برای سنجش مستقیم اثر باید مورد توجه واقع شود. این انتظارات نزد مردم، افقی را تشکیل می‌دهد که شامل داده‌های فرهنگی، اخلاقی و مخصوصاً ادبی (تم یا درون‌مایه، سبک و شبکه انواع ادبی) می‌شود. به بیان دیگر خوانندگان یک متن با توجه به داده‌های فرهنگی و اخلاقی و ادبی‌شان؛ با توجه به پیشینه و ذهنیتی که در هر یک از این زمینه‌ها دارند، به طور ناخودآگاه انتظاری از یک متن دارند و چیزی را در آن جستجو می‌کنند. این

موضوع مورد جستجو، این انتظار، از جامعه‌ای تا جامعه دیگر و حتی گاهی از فردی تا فرد دیگر متفاوت است؛ و هر یک از این مخاطبان زیبایی‌شناسی ویژه‌ای در آن اثر می‌یابد. از این روست که تنوع قرائتها و برداشتها، تنوع و وسعت این افق انتظار را نشان می‌دهد؛ و خود این افق نیز مانند آثار ادبی و شرایط تاریخی و فرهنگی تغییر می‌کند.

اگر باز از جانب نویسنده به موضوع بپردازیم، نویسنده به طور ناخودآگاه (و گاه آگاهانه) چیزی می‌نویسد که به مذاق خوانندگانش خوش آید؛ آنچه را می‌گوید که می‌داند خواننده خواستار شنیدن آن است.

دست زدن به ابداع و نوآوری و دگرگونه جلوه دادن مسائل، دل‌انگیزتر است تا بیان واقعیت و صادق بودن. نویسنده معمولاً پاسخهای خود به مسائل را در تصور خود مرور می‌کند و خود را با آنچه در هنگام ایجاد سؤال در ذهن خواننده مورد انتظار و ستایش اوست، وفق می‌دهد؛ و سعی می‌کند نقابی را که برای هم‌آوا ساختن خود با خواننده بر چهره زده، هیچ‌گاه بر ندارد و تغییر ندهد.

از طرفی سؤالاتی که در ذهن خواننده در مورد سرچشمه، جریانهای ادبی و یا منابعی که نویسنده از آنها الهام گرفته (و یا موارد ناگزیر دیگر) شکل می‌گیرد، او را آزار می‌دهند؛ خصوصاً اگر این خواننده، زیاد اهل مطالعه نباشد. و همان طور که دیدیم برای خواننده‌ای که قبلاً موارد مشابهی را مطالعه کرده باشد، با تکیه بر نظریه «رابطه بین متنی»، درک اثر راحت‌تر خواهد بود. به هر حال نمی‌توان نادیده گرفت که نویسنده تحت تأثیر محیطش می‌نویسد، و نباید فراموش کرد که گاهی نویسنده برای پایان دادن به موضوعی که در فلان اثر ناتمام مانده، و یا در گفت و شنود با متنی دیگر، دست به قلم می‌برد، و در واقع اثرش نوعی مقابله، پاسخ‌گویی و یا تأیید متنی دیگر است.

آنچه که از افق انتظار برداشت می‌شود، در سه بخش قابل تبیین است:

۱ - بازتاب معنی: خواننده به درکی (در حدّ توان خود و باتوجه به پیشینه

فرهنگی و... خود) از متن دست می‌یازد. در واقع در این مرحله، معنی بیان شده در متن توسط نویسنده، در ذهن و فکر خواننده بازتاب می‌یابد و به واسطه متن به او منتقل می‌شود.

۲ - درجه پذیرش گفتار: خواننده، به شکل خودآگاه یا ناخودآگاه، معنی دریافته از متن را با آنچه در ذهن خود داشته، کنار هم می‌گذارد و به مقایسه دست می‌زند؛ مقایسه بین معنی موجود و معنی مورد انتظار خود؛ و هر چه این دو وجه سازگارتر باشند، درجه پذیرش گفتار بالاتر خواهد بود. بعضی از آثار در زمان به وجود آمدن مورد استقبال قرار می‌گیرند؛ چراکه با افق انتظار جامعه خوانندگان زمان خویش همخوانی دارند. گاهی یک اثر سالها بعد از پدیدار شدن مورد توجه قرار می‌گیرد؛ این از آن روست که با افق انتظار خوانندگان زمانه خود سازگار نبوده است، اما بعدها خوانندگانی با افق انتظاری نزدیک به اثر، آن را مطالعه کرده‌اند و مورد توجه‌شان واقع شده است. برای مثال می‌توان به «مادام بواری»<sup>۱۱</sup> اثر «فلوبر»<sup>۱۲</sup> اشاره کرد که در زمان خود مورد استقبال قرار نگرفت و حتی آن را اهانت و دهن کجی به اصول اخلاقی جامعه وقت قلمداد کردند. به نظر یائوس آثاری از این دست هر چند در زمان پیدایش خود نمی‌توانند با مردم زمانه خویش ارتباط برقرار کنند، اما در بلند مدت می‌توانند افق انتظار مردم را به طور تدریجی تغییر دهند.

اما گاهی اثر با افق انتظار مردم زمانه خود سازگار است، ولی ممکن است در بلند مدت این اعتبار را از دست بدهد و در واقع دارای عمر کوتاهی باشد. یائوس در این مورد به اثری از «ارنست فیدو»<sup>۱۳</sup>، به نام «فانی»<sup>۱۴</sup> اشاره می‌کند، که همزمان با «مادام بواری» فلوبر بوده است، و با وجود اینکه مایه مشابهی داشته است (و گره داستان مشابه رمان فلوبر بوده است)، موفقیت چشمگیری به دست می‌آورد و در یک سال، ۱۳ بار تجدید چاپ می‌شود. زمان فیدو به شکلی ساده، اعترافی را حکایت می‌کند، و موفقیت زیادی به دست می‌آورد؛ در حالی که اثر فلوبر با ابتکار جدیدی که در آن بود، موفقیتی کسب نمی‌کند. یائوس می‌گوید که هر دو داستان «نقطه بحرانی»<sup>۱۶</sup>

مشابهی داشته‌اند و موضوعی ساده (یعنی فساد در محیط روستایی و سودا سالاری) را نشان داده‌اند. با این وجود هر کدام با روش خود بن‌مایه «حسادت» را نشان داده‌اند. یائوس موفقیت «مادام بواری» در زمانهای بعد از آن را چنین تفسیر می‌کند که: اثر فلور افق انتظار خوانندگان خود را تدریجاً تغییر داده و تکامل بخشیده است؛ و اکنون اثر فلور بعد از سالیان سال دارای شهرت جهانی است، در حالی که اثر «فیدو» به فراموشی سپرده شده است. از نظر یائوس کار ارزشمند این است که نویسنده افق انتظار خوانندگان خویش را ارتقا بخشد، تا اینکه جامعه خوانندگان خود را در همان افق انتظار موجودشان تثبیت کند.

یائوس به نمونه ای دیگر نیز اشاره می‌کند: «رمان دو رونار»<sup>۱۶</sup>؛ و می‌گوید که نویسنده این اثر از افق انتظار مردم زمان خویش آگاه بوده است، و به همین دلیل اثرش در زمان پیدایش مورد استقبال قرار می‌گیرد؛ اما این اثر نکاتی را نیز در پس پرده دارد که با افق انتظار خوانندگان دوره‌های بعدی سازگار است، و بعدها لایه‌های دیگری از این اثر کشف می‌شود: مردم معاصر این اثر، آن را داستانی ساده در مورد حیوانات می‌دانستند، در حالی که خوانندگان بعدی فهمیدند که این رمان حوادث و آداب و رسوم جامعه‌ای انسانی را نشان می‌دهد.

۳ - قابلیت پذیرش اجتماعی - مفهومی متون: پذیرش و یا عدم پذیرش، علاوه بر ساختارهای ادبی و شیوه بیان مفاهیم، گاه به زمینه مساعد و یا نامساعد اجتماعی نیز بستگی دارد. علاوه بر قرائت متن از دیدگاه ادبی و نقش «رابطه میان متنی» در دریافت آن، می‌توان به نقش مهم شرایط اجتماعی و سازگار بودن و یا عدم سازگاری آن با دریافت اثر اشاره کرد. برای اینکه این موضوع ملموس‌تر باشد، می‌توان از ترجمه صحبت به میان آورد؛ زیرا هنگامی که یک اثر در جامعه‌ای با معیارهای متفاوت از جامعه نویسنده، خوانده می‌شود، شاید به راحتی پذیرفته نشود؛ چراکه نویسنده آن را با معیارهای جامعه خودش به رشته تحریر کشیده است و ممکن است که شرایط اجتماعی متفاوت جامعه مقصد نتواند به خوبی پذیرای این



اثر باشد و بعضی از مفاهیم ممکن است در جامعه مقصد موجود نباشد و بنابراین درک آنها برای خوانندگان این جامعه دشوار و بلکه ناممکن شود. در این میان کار مترجم بسی دشوارتر است؛ چه اگر بخواهد این مفهوم را با امانت‌داری انتقال دهد، عملاً برای خوانندگانش قابل فهم نیست، و اگر امانت‌داری را به کناری نهد، اثری که به خوانندگان خود تحویل می‌دهد، نسبتی با اصل اثر نخواهد داشت و در واقع تألیف خود او خواهد بود.

### دریافت و ترجمه

هنگام مطالعه دریافت یک اثر و یا نویسنده در کشوری خارجی، محقق باید سهم مهم ترجمه را هم مد نظر قرار دهد. نمی‌توان واکنشی را که مترجمان در خوانندگان ایجاد می‌کنند، نادیده گرفت. ترجمه موجب می‌شود که یک متن از یک بافت و فرهنگ ادبی به بافت و فرهنگ ادبی متفاوتی برود، و کسی که مسئولیت این انتقال را می‌پذیرد، نقشی اساسی در دریافت آن اثر (در جامعه مقصد) دارد؛ زیرا مترجم در مرحله اول، خودش خواننده متن است، و سپس ترجمه متن را بر عهده دارد. مترجم حتی اگر کلمه به کلمه هم ترجمه کند- که این کاری محال است- باز تأثیر مهمی روی متن می‌گذارد، و خواسته یا ناخواسته قضاوت‌های شخصی‌اش را هم وارد متن می‌کند؛ چراکه براساس دریافت فردی خود از اثر، ترجمه‌اش را انجام می‌دهد. گاهی مترجم نمی‌تواند نشانه‌های زبان و فرهنگ متن مبدأ را حذف کند، و این موضوع توجه خواننده و دریافت کننده متن را به خود جلب می‌کند و تأثیر غیرقابل انکاری بر خواننده می‌گذارد که در مطالعه دریافت باید مد نظر قرار گیرد. این متن‌ها هر چقدر که سعی کنند در ادبیات کشور مقصد حل شوند، باز به واسطه این نشانه‌ها که از کشور مبدأ با خود دارند، همواره به عنوان ادبیاتی وارداتی (در کشور مقصد) شناخته خواهند شد.

هنگام مطالعه دریافت یک اثر در جامعه مقصد، نباید فاصله‌ای را که بین متن

اصلی و متن ترجمه شده وجود دارد، نادیده گرفت. همواره باید در نظر داشت که ترجمه کاری عجیب است که از متنی خارجی، متنی ثانوی تولید می‌کند؛ و مترجم نه تنها باید در زبان مبدأ و مقصد مهارت داشته باشد، بلکه باید از اصول زیباشناسی هم آگاه باشد و فقدان یکی از این دو معیار، چهره‌ی متن اصلی را خراب خواهد کرد. (در نظرخوانندگان جامعه مقصد). برای درک یک متن ترجمه شده، لازم است که شناختی نسبی از بافت آن اثر داشته باشیم. در واقع ترجمه باید حاوی بافت اثر نیز باشد. همچنین تحقیق روی ترجمه یک اثر، به مطالعه بر روی دریافت آن اثر منجر می‌شود. تمامی اطلاعات مربوط به تاریخ انتشار و اولین محل انتشار یک اثر و جامعه مخاطبانی که این ترجمه برای خواندن آنها عملی شده، اساس مطالعه دریافت را تشکیل می‌دهند. گاهی نیز ترجمه، اطلاعات درستی را ارائه نمی‌دهد و تفاوت‌های زیادی با متن اصلی دارد، و از این رو، قضاوت و دریافتی که از آن صورت می‌گیرد را نمی‌توان به «دریافت» از متن اصلی در میان جامعه مقصد تعبیر کرد.

\* \* \*

### ولفگان ایزر<sup>۱۷</sup>

گفتیم که هانس روبر یائوس و همکارانش در مکتب کنستانس به «قرائت متن» اعتبار بخشیدند. هدف مکتبی که استادان دانشگاه کنستانس پدید آوردند این بود که «قرائت» اهمیت ویژه بیابد و به جای متمرکز شدن بر رابطه متن و نویسنده، بر روابط متن و خواننده تأکید کند. در نظریه یائوس «خواننده» عنصر اصلی و اساسی است که طی سالیان دراز مکاتب مختلف نقد ادبی مانند مارکسیسم و فرمالیسم او را کنار گذاشته بودند. یائوس می‌گوید: «خواننده، شنونده، بیننده - مردم - که عامل اصلی هستند در نظریه‌های قبلی نقش کمتری ایفا می‌کنند.»<sup>۱۸</sup>

در واقع این خواننده است که به اثر زندگی می‌بخشد و ارزشهای هنری و معنایی آن را معین می‌کند؛ یعنی آنچه او از متن دریافت می‌کند، واقعیت متن است.

از همکاران یائوس می‌توانیم از «ایزر» نام ببریم. به موازات یائوس، «ایزر» دیگر

محقق مکتب کنستانس سعی می‌کند تا تأثیر متن را بر روی خواننده نشان دهد، و اینکه چگونه متن خواننده را هدایت می‌کند تا راهی را که متن نشان می‌دهد، ببیند. به نظر او یک اثر ادبی فقط متن نگاشته شده نیست، بلکه تأثیری که این متن بر خواننده دارد نیز شامل می‌شود. ایزر می‌گوید: «اثر ادبی دو قطب دارد: «قطب هنری» و «قطب زیبایی»؛ قطب هنری به متنی که توسط نویسنده نوشته شده مربوط می‌شود و قطب زیبایی به درک خواننده از متن مربوط می‌شود.<sup>۱۹</sup> بر این اساس می‌بینیم که تأثیر یک اثر ادبی به متن و نویسنده محدود نمی‌شود، بلکه «قرائت» و خلاقیت خواننده در آن نقش اساسی دارد.

با در نظر گرفتن یک «متن شاعرانه» به عنوان «عاملی برای ارتباط»، مکتب کنستانس به ما اجازه می‌دهد تا از یک مفهوم صرفاً درونی و متکی به خود، که از ساختارگرایی به ارث رسیده است، فراتر رویم؛ یعنی از پافشاری کردن بر «اثر» و اصرار بر تحلیل و بررسی ساختاری آن دست برداریم. ما دو دامنه نظریه «زیبایی‌شناسی دریافت»<sup>۲۰</sup> را می‌شناسیم: یکی متجسم شده توسط «ایزر» که عمل خواندن را در یک چشم‌انداز پدیدار شناسانه و فردی بررسی می‌کند؛ در حالی که دامنه دیگر آن، که توسط «یائوس» معرفی شده، متوجه «هرمنوتیک دریافت عمومی خوانندگان»<sup>۲۱</sup> است، که در چشم‌اندازی متکی بر تاریخ بررسی می‌شود.

باید توجه داشت که این دو گرایش نه تنها با یکدیگر تضادی ندارند، بلکه مکمل یکدیگر نیز هستند. در واقع این دو نگرش به شکلی متقابل، پیش‌فرضهای یکدیگر را تأمین می‌کنند: از طرفی به واسطه سیر فردی و قرائت است که متن، ساختار اساسی خود را پدیدار می‌سازد؛ از سوی دیگر خواننده فقط هنگامی مانند یک خواننده متعادل و مورد قبول نگریسته می‌شود که افق انتظاری در محدوده افق انتظار پدیدار شده در جامعه خوانندگان داشته باشد؛ یعنی تقریباً زیرمجموعه جمعی باشد که افق انتظار جمعی و نسبتاً واحد و مشخصی از متن دارند.

عمل قرائت به این ترتیب، حلقه‌ای از زنجیره تاریخی دریافت اثر توسط جامعه

خوانندگان است. و این گونه است که تاریخ ادبیات مبتنی بر نظریه زیبایی‌شناسی دریافت می‌تواند مدعی در برگرفتن «پدیدارشناسی قرائت»<sup>۲۲</sup> شود. به این ترتیب «قرائت» به نوعی محصول کشمکش میان «خواننده منفرد» ایزر (در مقابل مفاهیم درونی متن) و «جامعه خوانندگان» یائوس (و افق انتظار جمعی‌شان) است.

### روشهای عملی

برای متحقق ساختن نظریه‌های فوق از فرمول  $X$  و  $Y$  استفاده خواهیم کرد.  $X$  می‌تواند یک اثر؛ یک متن؛ یک نویسنده؛ کلیه آثار یک نویسنده؛ چندین نویسنده - یک یا چندین مکتب ادبی؛ یک موضوع ادبی و غیره باشد.  $Y$  هم به نوبه خود می‌تواند یک فرهنگ؛ یک جامعه مشخص؛ یک دوره‌ای از زمان؛ یک مکان خاص و غیره باشد.

برای مثال:

دریافت  $X$  در  $Y$ :

- دریافت یک متن در یک جامعه
- دریافت یک اثر در یک جامعه
- دریافت یک نویسنده در یک جامعه
- دریافت یک اثر در جوامع مختلف
- دریافت یک نویسنده در جوامع مختلف
- دریافت یک مکتب در یک فرهنگ
- دریافت یک نوع نوشتار در یک فرهنگ

توضیح اینکه دریافت می‌تواند به موضوعات مختلف بپردازد مثلاً  $X$  می‌تواند چهره  $X$  - تحلیل  $X$  - ایدئولوژی  $X$  و غیره باشد. و  $Y$  هم در واقع بیانگر پذیرش یا عدم پذیرش و یا عکس‌العملهای فرهنگ و جامعه دریافت کننده است.

بنابراین در ادب فارسی ما می‌توانیم عملاً پژوهش‌های مختلفی انجام بدهیم که چه در سطح دکتری و یا فوق‌لیسانس از نظر علمی و عملی از اهمیت خاصی برخوردار خواهد بود.

مثالهایی که در اینجا ارائه شده است بیانگر وسعت کار و فراخی مسئله است:

- دریافت نویسندگان قرن ۱۹ فرانسه در ایران
  - دریافت نویسندگان قرن ۲۰ فرانسه در ایران
  - دریافت مکاتب مختلف ادبی غربی در ایران (کلدسیسیسم - رمانتیسم - رئالیسم - ناتورالیسم - سمبولیسم - سوررئالیسم و...)
  - دریافت خیام در فرانسه یا در آمریکا
  - دریافت سارتر در ایران (موضوع رساله کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فرانسه)
  - دریافت بورس در فرانسه
  - دریافت شهریار در آذربایجان
  - دریافت یک تفکر در یک جامعه
  - دریافت یک سبک در یک جامعه
  - دریافت مولوی در غرب یا در آمریکا
- برای هر یک از این مثالها که می‌توانند موضوع تحقیق و پژوهش قرار گیرند، باید محدودیت زمانی و مکانی قائل شد؛ زیرا مطالعه و بررسی کلیه مطالب و قرائتهایی که از یک نویسنده یا از یک اثر در طول قرون متمادی انجام شده برای ما امکان‌پذیر نیست در غیر این صورت، کار و تحقیق اعتبار عملی و علمی خود را از دست می‌دهد.

### نتیجه

- این نظریه مبتنی بر خواننده محوری است و بر زمان حال خوانش توجه دارد.
- زشتی و زیبایی یک اثر را خوانندگان منتقد تعیین می‌کنند. زندگی و حیات اثر وابسته به خوانندگان آن اثر است.
- برای مطالعه تاریخ دریافت یک اثر یا یک نویسنده باید به مطالعه خوانشهای عملی شده در آن جامعه پرداخت.
- این نظریه به تاریخ ادبیات شکل دیگری می‌دهد تاریخ ادبیات تاریخ خوانشهاست نه تاریخ نویسنده یا اثر.
- این نظریه عملکرد غیر تاریخی ساختارگرایی را زیر سؤال می‌برد، و به مطالعه هم‌زمانی و در زمانی اثر می‌پردازد.
- این نظریه ضد دگماتیسم ادبی و نظام‌گرایی است، برای اینکه حیات ادبیات را به دست خوانندگان می‌سپارد.
- این نظریه ادبیات را به گفتگو وا می‌دارد و اثر را با متون قبلی - حال و آینده در ارتباط قرار می‌دهد. پس به ادبیات یک عملکرد ارتباطی قائل می‌شود و ادبیات همیشه در حال شدن است.
- افق انتظار از تعامل بین اثر و خوانندگان به وجود می‌آید.
- خود خواننده (مصرف‌کننده اثر) در بعضی مواقع نویسنده (تولیدکننده) نیز هست.
- این نظریه عملاً راه تحقیق و پژوهش در ادبیات را چه در قلمرو ملی و چه در قلمرو بین‌المللی و تطبیقی باز می‌گذارد.

## پی نوشتها

1. Pour are eathétique de la récaption Gallimard 1978.
2. Hans- Robert Jauss.
3. “Qu’est-ce que la littérature?”
4. Michel Contat
5. Fa critique sociologique.
6. École de Constance.
7. Théorie de la réception.
8. Intertextualité.
9. Ia réception critique.
10. Horizon d’attente.
11. “Madame Bovary”.
12. Flaubert.
13. Ernest Feydean.
14. “Fanny”.
15. Intrigue.
16. “Roman de renard”.
17. W. Iser.

۱۸- یائوس، هانس روبر، «زیباشناسی دریافت»، گالیمار، ص ۴۸ (این کتاب به فارسی ترجمه نشده است).

۱۹- ایزر، ولفگانگ، «قرائت»، مارداگا، ۱۹۸۵ (این کتاب به فارسی ترجمه نشده است).

20. Esthé’tique de ré’ception.
21. Ia’her me’nemntique de la ré’ception publique.
22. La phe’nomenologie de lalecture.

## کتابنامه

1. BRUNEL, P. et CHEVREL, Y., Précis de Littérature comparée, PUF, Paris, 1989.
2. CHEVREL, Y., La Littérature comparée, PUF, Paris, 1989.
3. JAUSS, H-R., Pour une esthétique de la réception, Gallimard, Paris, 1978.
4. JOUVE, V. La lecture, Hachette, 1993.
5. MARINO A. Comparatisme et théorie de la Littérature, PUF, 1988.
6. PAGEAUX, D-H., La littérature comparée, Armand Colin, 1994.
7. Revue des sciences Humaines N. 177, 1980, sur "L'effet de Lecture".